

## ادامه تتبع

شیخ انصاری نیز دلالت - همراه با شک - به نوعی گشایش دارد، هرچند در آغاز، انسداد مشاهد در فتوای مشهور را در کلامش می بینیم؛ توجه کنید:

- «الظاهر انه لا فرق فيما ذكرنا من عدم جواز حكومة المقلد بين حالتی التمكن من المجتهد و عدمه؛ لإطلاق الأدلة من النصوص و الاجماع، بل فی معقد بعضها التصريح بعدم الفرق... و لا فرق - ایضا - فی إطلاقات النصوص و معاهد الإجماعات بین كون واقعة القضاء مما يحتاج الی اجتهاد أو تقلید كالمسائل الخلافية، و كونها مما لم يقع فيه خلاف، كمسألة أن الحكم للمدعی إذا أقام بینة عادلة، بأن فرضنا أن أحد المتخاصمین ادّعی علی غیره فأقام علیه بینة عادلة واضحة العدالة؛ فإن كون الحكم للمدعی مما لا يحتاج الی اجتهاد أو تقلید.
- نعم، لو كان ذلك مع عدم التمكن من المجتهد أمکن جوازه؛ نظراً الی عموم أدلة الحكم مع البيّنة و أدلة الامر بالمعروف، السليم عن التقييد بما دلّ علی أنّ الحكومة للامام - علیه السلام - أو نائبه بناءً علی أن المراد به الولاية و التسلط علی إحضار المدعی علیه و إلزام المحكوم علیه بالعمل علی طبق الحكم، و ما دلّ علی وجوب الرجوع الی رواية الحديث أو الناظرین فی الحلال و الحرام بناءً علی ظهوره فی صورة التمكن و مع ذلك فالحكم لا یخلو عن نظر»<sup>1</sup>.

## توقفی در اطراف متن فوق

این پرسش در اطراف کلام شیخ انصاری وجود دارد که آیا نظر ایشان در استدراک (نعم لو كان ذلك...) به تجویز قضا و حکم، غیر مجتهد است هر چند در اثبات آن از مثل ادله امر به معروف کمک می گیرد و شاهد آن «نظراً الی عموم ادلة الحكم مع البيّنة» است؟ یا در این عبارت نمی خواهد به مقلد چنین شأنی بدهد؛ بلکه صرفاً کار وی را نوعی امر به معروف می داند که مستلزم برخورداری از نصب و ولایت نیست؟ شاید سیاق و قرینه عبارت و برخی ملاحظات خارجی، معین همان احتمال اول باشد و در این صورت است که استثنایی از ماقبل و گشایشی نسبت به فتوای مشهور به حساب می آید. ضمناً مطالب ایشان قابل نقد و ملاحظه است که در بخش تحقیق - مستقیم یا غیر مستقیم - به آن می پردازیم.

## محقق خراسانی در فقرات آغازین کار می فرماید:

- «یمكن ان یقال باكتفاء العلم بها مطلقاً من غیر فرق بین المجتهد و المقلد»<sup>2</sup> لکن بر این احتمال، پا برجا نمی ماند،<sup>3</sup> هر چند این مقدار را می پذیرد که بفرماید:

1. القضاء و الشهادات، (ج 22 از تراث...)، ص 40.

2. بحوث فی القضاء، القضاء للمحقق الخراسانی، ص 13.

3. همان، ص 13 و 14.

• «أما عموم الحكم للمتجزئ فلا يبعد القول به اذا كان عالماً بجملة من الاحكام؛ للصدق عرفاً في حقه بأنه عالم بحلالهم و حرامهم و عارف بهما و ناظر فيهما... و حمل المعرفة و العلم على الملكة و القوة - فيكون حاصل الروايات من كان له ملكة يقتدر بها على العلم بجميع الاحكام كي يبقى الجمع المضاف الظاهر في العلم على عمومه - ليس بأولى مما ذكرنا من حمل الاحكام على جملة منها المُعتدّ بها بل ما ذكرناه اولی...»<sup>4</sup>

ضمناً محقق خراسانی تجزی در اجتهاد را قابل تصور و وقوع می بیند.<sup>5</sup>

نکته ای قابل تامل در کلام محقق خراسانی (اختلاف روش فقهی و اثر آن در صلاحیت برای قضا)

محقق خراسانی صلاحیت برخی مجتهدان را برای قضا زیر سؤال می برد با این عبارت:

• «و لعله مما ذكرنا اتضح لك الاشكال في جواز التصدي لمن زعم انسداد باب العلم و العلمي في الاحكام و اعتبر ظنه بحكم العقل في الحلال و الحرام لعدم انتهاء امره الى المعرفة و العلم في الاحكام اصلاً؛ اذ ليس الكبرى لقوله: «هذا ما ادى اليه ظني» الا قوله: «كل ما كان كذلك فيجب اتباعه عقلاً لا أنه حكم الله في حقی»<sup>6</sup>

ایشان در مرحله ای به این هم قانع نیست، بلکه بر مبنای «جعل حجیت» در امارات - که مبنای خود ایشان است - نیز قضا را مبتلا به اشکال می بیند، هر چند در نهایت آن را خالی از شبهه می نماید.<sup>7</sup>

ایشان پدیده نصب غیر مجتهد را برای قضاوت توسط مجتهد نمی پذیرد و اعتبار آن را حتی در حق امام - علیه السلام - نیز غیر ثابت می بیند.<sup>8</sup> وی استنباه و توکیل را نیز قبول ندارد، با این دلیل:

• «ضرورة ان الحكم مما يقبل الاستنابة اذا لم يشترط فيها ما يمنع عنها كمباشرة شخص خاص و نحوها مثلاً و اما اذا اخذ فيه ما يمنع - كما في المقام، بدعوى ظهور ادلة النصب في اعتبار مباشرة الفقيه بنفسه للحكم - فلا يمكن الاستنابة حينئذ. مضافاً الى ان الاستفادة من ادلة النصب اعتبار المعرفة و العلم في من يصدر الحكم منه و من المعلوم عدم حصول ذلك بالتوكيل و الاستنابة»<sup>9</sup>

در این باره بیان خوبی هم از محقق رشتی داریم که میفرماید:

• «ان التوكيل مشروط بعدم اشتراط المباشرة في تأثير الحكم و الا لم يعقل فيه التوكيل و اشتراطها هنا اما معلوم او مشکوک و التمسك بأدلة الوكالة غير مجد في المقام...»<sup>10</sup>

4. همان، ص 15.

5. همان، ص 13.

6. همان، ص 16.

7. همان، ص 16 و 17.

8. همان، ص 17 و 18.

9. همان، ص 18.

10. کتاب القضاء، ص 52.